**زندگیِ غم‌انگیزِ غیرِجدی | امیرحسین تیکنی**

**یادداشتی بر کتاب 68 پاریس ، پراگ ، مکزیک**

**نوشته کارلوس فوئنتس | برگردان به پارسی: زهرا نعیمی | نشر خردِ سرخ**

در سال 208 پیش از میلاد، اپیروس پادشاه یونان موفق می‌شود رومیان را در هراکلئا شکست دهد ولی تلفات جنگ آن‌گونه است که پادشاه اعلام می‌کند تکرار چنین پیروزی‌ای نام مرا از صفحه‌ی روزگار محو خواهد کرد. اصطلاح شکست و پیروزی پیروسی برخاسته از این رویداد تاریخی است. کتاب 68 پاریس ، پراگ ، مکزیک با این مقدمه در فصل اول آغاز می‌شود. سه رویداد تاریخی، سه انقلاب اجتماعیِ نافرجام که درپوسته شکننده واقعیتشان، حقیقتی پیروسی نهفته است؛ به گونه‌ای که برای مثال، سال‌ها بعد واتسلا هاول نویسنده سرشناس و از رهبران انقلاب سرکوب شده 1968 پراگ، به ریاست جمهوری کشورش می‌رسد.

کارلوس فوئنتس نویسنده سرشناس مکزیکی، زاده کشور پاناما است و در طول عمر خود به عنوان چهره‌ای سیاسی در کشورهای بسیاری اقامت داشته است. او بی‌شک یکی از مطرح‌ترین نویسندگان اسپانیایی زبان معاصر است. دوستی او با نویسندگان سرشناس دیگری چون گابریل گارسیا مارکز، اکتاویو پاس، میلان کوندرا و چند چهره شناخته شده دیگر، از او نویسنده‌ای ساخته است که در رمان‌ها وکتاب‌های غیر داستانی‌اش همواره ادبیات و سیاست هم‌چون تار و پودی در هم تنیده شده‌اند. 68 پاریس ، پراگ ، مکزیک، کتابی است تاریخی سیاسی که به سه رویداد اجتماعی مهم سال 1968 میلادی در سه شهر پاریس، پراگ و مکزیکو می‌پردازد.

در بخش نخست به شهر پاریس می‌رویم، در دل خیابان‌ها با دانشجویان و کارگران هم‌صحبت می‌شویم. اعتراض‌ به مصرف‌گرایی، سرمایه‌داری و نظم محافظه‌کاران به اوج حود رسیده است. دانشجویان با سارتر به گفتگو و مناظره می‌نشینند. دانشجویی سارتر را رفیق می‌نامد و سارتر از او سپاسگزاری می‌کند. از تقابل کمونیست‌های قدیم با نسل نو سخن گفته می‌شود و این همه در دلِ خیابان و در پستویِ کوچه‌ها رخ می‌دهد. دانشجویی با شور و هیجان می‌گوید: *پیش از این فکر می‌کردیم انقلاب بدون حزب کمونیست ممکن نیست؛ اکنون می‌دانیم انقلاب با حزب کمونیست ممکن نیست..*. . دانشجویان هم‌صدا با سارتر می‌گویند *ما چاشنی انفجاریم ولی انقلاب توسط مجموعه طبقات کارگر شکل می‌گیرد*. فوئنتس در این کتاب ما را به تصویرهایی از فیلم‌های موج نو فرانسه و ایتالیا می‌برد، هم‌چون جوانان فیلم رویاپردازهای برتولوچی از اتاق‌هایی با اندیشه‌های آزاد به خیابان‌های تحت محاصره نظامیان هجوم می‌بریم و خشونت برخاسته از نیاز به آزادی را هم‌چون آخر‌هفته گدار این‌بار با کلمات لمس می کنیم. جوانان فیلم چینی را می‌بینیم که از تماشای فیلم ارواح مردگان باز می‌گردند. فصل نخست نه آغازی دارد و نه انجامی، کارلوس فوئنتس تمام تلاش خود را کرده است که خیابان و تریبون‌های انقلابی را بصورت زنده روایت کند و از سرایت این هوای تازه به سرزمین‌های دیگر سخن بگوید.

در بخش بعدی به بهار پراگ می‌رویم. فوئنتس می‌‌گوید که در این سفر همراه گارسیا مارکز و کورتاسار به دیدن میلان کوندرا می‌روند. جایی که دوستی شگرفی میان او و کوندرا شکل می‌گیرد. این اتفاق در دسامبر 1968 رخ می‌دهد، مدتی پس از تقابل کمونیست‌های نسل نو با کمونیست‌های دولتی وابسته به شوروی. در این فصل فوئنتس کوشیده است، به جهان رمان‌های کوندرا وارد شود؛ پراگ، این شهر طلسم شده‌یِ زیبا را از دریچه نویسنده‌ای ببیند که نمی‌تواند در وطن کتاب‌هایش را چاپ کند. این‌گونه است که ناگهان خود را در میان پارگراف‌های رمان سبکی تحمل ناپذیر هستی می‌یابیم. گفتگوها میان سیاست‌ها و اتفاق‌های روز پراگ پیش می‌رود و به تطبیق آن با پراگی که کوندرا در رمان‌هایش تصویر کرده است می‌رسد. منتقد معروف الیزابت پوچودا می‌گوید رمان‌های کوندرا شاهدی بر تاریخ سرکوب سیاسی در چکسلواکی است، زیرا هیچ‌گاه اشاره‌ای به آن نشده است. نقطه اوج این فصل زمانی است که نویسنده با اقتباس از رمان شوخی کوندرا، به تحلیل ارتباط تلخ شوخی و تراژدی می‌پردازد و آن را با اتفاق‌های سال 68 گره می‌زند. *تاریخ همیشه مثل یک لوده بازی به چشم می‌آید؛ خواه تئاتری رویاگونه باشد، خواه به سان رمانی ناممکن به قلم بیاید. ولی اگر تنها این لوده بازی‌ست که وجود دارد، پس این یک تراژدی است... . در جهانی تهی شده از خوشی، شوخ طبعی در واقع پس زدن این جهان است.*

در بخش آخر به مکزیکو می رویم، به اکتبر سال 1968 به یک تاریخ سرخِ سرخِ سرخ. به یک قتل عام میدانی. نویسنده در این فصل غایب است اما حادثه را با پوست و جان خود لمس کرده است. او خود یک مکزیکی است و سال‌ها بعد در همین شهر به خاک سپرده می شود. فوئنتس ماجرا را خلاصه و موجز می‌گوید. به پیچاپیچ خیابان‌ها می‌رود، به دالان خانه‌ها، به قلب مکزیکی‌های انقلابی. از عشق همسر و مادر سخن می‌گوید، از امید و جنگیدن برای رویاها. از دریاچه‌ی تلاتلولولکو که چگونه سرخ شد و به قربانگاهی عظیم مبدل گردید. هیچ‌کس اجازه شناسایی جسدها را ندارد. هیچ‌کس نمی‌تواند مردگان را جابجا کند. فردا صبح در این شهر صد‌ها تشییع جنازه برگزار نخواهد شد؛ آنها را در گورهای دسته جمعی می‌اندازند تا هیچ‌کس شناسایی شان نکند. این سخنان رییس جمهور وقت مکزیک است در سوم اکتبر سال 1968.

68 پاریس ، پراگ ، مکزیک اگر چه یک رمان ادبی نیست اما توسط یکی از بهترین رمان نویسان معاصر نوشته شده است. کتابی لایه‌مند که تنها قصه‌گوی اتفاق‌های رخ داده در سال 1968 در سه شهر پاریس، پراگ و مکزیکو نیست. فوئنتس با نثری شیوا و روحی شاعرانه به جدال با سیاستی رفته است که سال‌ها در آن زیسته است. فوئنتس اگرچه بارها مورد هجمه انتقادی جناح چپ‌گرای مکزیک قرار گرفت و به او لقب چریک شیک‌پوش داده شد اما آنچه از او در کتاب‌های ادبی و غیر ادبی‌اش بجا مانده است، تلاشی‌ست برای عدالت‌خواهی و بازیافتن حرمت انسانی. او به فاشیسم می‌تازد و با چشم‌هایی باز از نفوذ بی‌صدای آن در اندیشه‌های حزب های بظاهر مخالف فاشیسم سخن می‌گوید. 68 پاریس ، پراگ ، مکزیک این چنین است، کتابی که به نقل از کوندرا می‌گوید زندگی بسیار غم انگیز است، اگر هیچ چیز جدی نباشد.

کتاب 68 پاریس ، پراگ ، مکزیک نوشته کارلوس فوئنتس فقید، توسط زهرا نعمیمی از زبان اسپانیایی به پارسی روان برگردانده شده است و نشر خرد سرخ آن را در 138 صفحه منتشر کرده است.